

لوح درباره اکسیر ۶

حضرت بهاء الله

اصلی فارسی



من الواح اکسیر - اثر حضرت بهاء الله - مائده آسمانی، جلد ۱، صفحه

۴۷

﴿ بسم الله الكافي المستعان ﴾

پس باید اول دانست که این سرّ قویم و امر عظیم را قادر حکیم و سلطان علیم در چه شیء قرار داده و بعد باید نفس و روح را از نفس و هوی مبرا و منزّه نمود تا قابل این ودیعه صمدانیه و این صنیعه ربّانیه شود پس بگیر آب نورانی را از آتش ظلمانی تا عالی از سافل ممتاز شود و تفصیل میان آب و ارض داده شود و بعد از تفصیل تطهیر شود تا قابل تزویج و مزاج گردد یعنی کبریت را بسوزان با آتش ملایم که آن تعفین رطب حکما است تا ارض کبریت از ماء کبریت خارج شود و این قدر این ماء لطیف حاد نورانی را باین ارض ظلمانی مسلط مینمائی تا در تقطیر ورد تقطیر هیچ از آن آب در ارض نماند و تمام آب حاصل شده باشد بعد قدری از این آب بر این ارض مطهر مسلط کن و در تعفین رطب مذکور بگذار و مکرر کن تا این ماء کبریتی با ارض زیبقی متحد شود پس قدری از این ماء بر زیبقی جدید بیست و یک نوبت یا کمتر یا بیشتر میخورانی تا این ارض مشمع شود در اینوقت ارکان حجر که روح و نفس و جسد باشد مهیا خواهد بود در اینجا سرّ توحید حضرت باری در این صنع بدیع آشکار و هویدا است پس قدری از این خل ثقیف که زیبقی انبیاء است بر این ارض مطهر مسلط مینمائی تا این ماء الهی این فضا مأخوذ از ذهب معدنی را حل نماید و جزء خود گرداند یعنی ارض کبریتی با ماء زیبقی متحد شوند یعنی تشمیع شود بعد این ارض مشمع را چند صباحی در خل بگذار و تا انتها تشمیع که اول مقام تحلیل است تو را حاصل شود این رتبه تمام ابواب اکسیر قمر است و بعد اگر خواهی دهن مطهر مذکور را که همان نفس است با این ارض مشمع منور بخوران اکسیر شمس اتمام پذیرد و این باب از ابواب اعظم است من ظفر به فقد ظفر بالغاية القصوى و دیگر بدانکه بعضی از طالبان این صنعت روح و جسد مخالف



ORIGINAL

را میزان نموده تدبیر نشده تزویج مینمایند که مزاج گیرد و این بغایت بعید است و هرگز بمقصود نرسند این کلمه در این علم از اسرار انبیاء و حکماء است که روح در جسد غیر ساکن نشود و جسد روح غیری را قبول ننماید اگر این مطلب ادراک شود بجمع آنچه طلب میکنی خواهی رسید و بعضی حجر را عالم اصغر گفته‌اند که مأخوذ از عالم اکبر است زیرا که انسان را جامع اجناس ثلاثه میدانند که نبات و حجر و حیوان است و ظاهر این هیکل اگر چه از عالم صغیر است ولیکن باطن آن حاکی از عالم کبیر است و خلق حجر را بخلق انسان تشبیه کرده‌اند یعنی از ارض ظاهر میشود و بارض رجوع مینماید ولیکن از ارض چیزی انبات نمیشود مگر بماء پس بفهم ای سائل اشارات اسرار را در سرائر کلمات یک رمز از رموز انبیا ذکر مینمایم تا بر جمیع اسرار این امر واقف شوی اگر بر موز آن پی ببری بدانکه خداوند تبارک و تعالی خلق نمود ارض را در ماء و خلق نمود شمس را تا اشراق نمود بر ارض پس بخاری و دخانی صعود نمود پس آسمان خلق شد پس بحکمت بالغه عالم بود که حرارت شمس ضرر میرساند ارض را پس بقدرت کامله خلق فرمود سخاب را تا ببارد بر ارض تا اینکه از او ظاهر شود جمیع الوانها و رنگها و دیگر بدانکه رکن اعظم در این اعمال مذکور آتش است که باید باعانت او جمیع این مقامات اتمام پذیرد ولیکن آتش ملایم خفیف زیرا که سرعت تعلق آتش بدهن معلوم و واضح و مبرهن است احتیاج ذکر استدلال ندارد و اگر خواهی بطریق بدیع و سبیل جدید عمل نمائی و سالک شوی جمع کن انفاس معدنیات و ارواح و اجساد آنرا بمیزان طبیعی که مستور گشته از انظار و افهام عباد پس تطهیر کن تا از وسخ و سواد پاک و خالص شوند تا هر کدام لونی باقتضای عالم و طبیعت خود ظاهر نماید یعنی آنچه مقتضی بیاض است سفید شود و هر کدام قابل حموت است قرمز و سرخ گردد بعد مزاج ده اینها را مزاج کلی واقعی و مزاج کلی صورت نبندد مگر آنکه بگردانی جمیع را آب جاری سیال و بعد در خل بگذار تا مزاج یابند و متحد شوند اتحاد حق یقین که هرگز منفصل نشوند و جدا نگردند اگر چه بتمام تدبیر حیلہ نمائی اینست مقام خلود اجساد و حشر اجسام از محل خود و بجنّت خلود که مقام بقای این روح زیبقت در جسد کبریتی مخلد میشود یعنی دیگر ازاله صبیغ و تغیر و تبدیل در این مقام محال است الا ان یشاء الله در اینوقت قیامت اجساد در این رتبه تمام است و این از اسرار طبیعی و جوهر علم صنعیه در عالم طبیعت است که بتو القاء نمودم پس شاکر باش این نعمت کبری و عنایت عظمی را که سبقت نگرفت با واحدی نه از مخلصین نه از کروبین بعضی از انبیاء از زینب وحده عمل را تمام نموده‌اند و ذکر آن لم یزل جائز نبوده و لا یزال جائز نخواهد بود همیشه در کتّاز عصمت مکنون بوده و در خزائن قدرت مخزون خواهد بود بدانکه این ثقیف نورانی را که از شجره حکمت ربّانی اخذ نمودی اگر سه مرتبه رد بر سفلی نمائی تا حاد شود با دهن که کبریتست و صبیغ که همان ارض مطهر است مزاج یابد یعنی حل شود و بعد عقد کند و این هنگام بلون یا قوت جلوه و ظهور مینماید و مهیاست برای کل اجساد یعنی نافذ و طایر و صابغ است در جمیع اجساد معدنیات و دیگر بدان ای سالک طالب که در معدنیات طاهره صبغهای لطیفه جلیله غیبیه مکنونست از برای عبادیکه موفق شده‌اند باین نتیجه کبری اگر چه حیوانی اصبیغ و الطف و اشرف و اقوی و انساب است و بدانکه اشرف معادن که حامل صبیغ شده‌اند چهار است و آن زینب و کبریت و زرنیخ و نوشادر و اجساد اینها ذهب و فضه و رصاص و حدید و نحاس است

واعظم کل در باب حمزه ذهب از نحاس و در باب بیاض قمر از رصاص و اما نفس حمزه کبریت و نفس بیاض زرنیخ و زیبق است و تنقیه و وصل و مزاج عمل نوشادر است اینست تمام ابواب معادن که ذکر شد امامعدن الهی که از اب و ابن و روح القدس است از خلاصه کلمات و جواهر بینات از قبل معلوم میشود چنانچه شد پس معلوم شد که اصل عمل از زیبق و کبریت است ولکن نه زیبق و کبریت عامه اگر چه همان زیبق و کبریت سوقی است که جمیع ارض را احاطه نموده بقسمیکه محلی نیست که از آن محروم گشته باشد این نیست مگر از انبساط رحمت الهی و عنایت ربانی و مقصود گشودن این دو رکن است که باعانت خود بی مداخله غیر بگشایند و مزاج گیرند و مفتاح آتش عنصریست که باعانت او میگشایند و مزاج گیرند و دیگر هر نفسی بقدرت حدت نظر خود رأی و تدبیری کرده و دیگر بدانکه علم موازین که اصعب علوم است نزد حکمای قبل از فلسفه و غیره بقسمیکه مجلدات در این علم تصنیف نموده اند جمیع آن بنظر و عقل تو منوط و مشروط است احتیاج بمیزان ظاهره ندارد و چنان مدان که آنچه ذکر شده از احدی اخذ شده هرگز حکمت نخوانده ام و تدریس نموده ام بلکه از لطیفه روح عنایت شده است چون ذکر بیان باین مقام رسید مطلب را تجدید مینمایم در ذکر اسامی مختلفه که در کتب مذکور و مسطور است تا جمیع مراتب را ادراک نمائی دیگر شکی و ربی از برای تو باقی نماند پس بدانکه اصل این امر قویم و سرّ عظیم از شمس و قمر است که همان زیبق و کبریت انبیاء و حکماء است و باسماء کثیره ذکر شده تا لطیفه امر مستور ماند از انظار و محفوظ گردد از اغیار تا هر نا محرم محرم اسرار الهیه و عارف مخازن حکمت صمدانیه نشود مثل زیبق و کبریت و سماء و ارض و روح و جسد و ذکر وانثی و زیبق شرقی و غربی دهن و ماء و نفس و جسد رأس و ذنب ظاهر و باطن سواد و بیاض بجمیع این اسامی مینامیده و بعضی اختصار باسم واحد نموده و حجر نامیده اند پس بر اسرار تدبیر واقف شده اند و مائی اخذ نموده اند و او را زیبق شرقی و ماء کبریت و ماء حاد و خل ثقیف و ماء الشب و لبن العذراء و مفتاح مطلق و ماء الحی و الخمر و الخل و بول العجل و بول الصبیان نامیده اند و چون تقطیر بسه نوبت انجامید یعنی ماء اول را که از شجره زیتون اخذ شده رد بر سفلی نموده در تعفین گذارند تا سه نوبت تمام شد او را ماء مثلث گفتند و اوست کلید در کنز الهی و همچنین ارض او باسماء لا تحصی نامیده شده مثل رصاص و کحل و نحاس الحکمة و اسفیداج و راءس المعدن و جسد و زیبق عربی و ما دون ذلک و بدانکه این اسماء لغو ذکر نشده بلکه در مراتب تدبیر باقتضای آن حالت و لون اسمی مقرر داشته و رسمی معین نموده اند مثلاً ارض قبل از تدبیر و تطهیر که سواد در او باقی است موسوم بزفت و کحل و نحاس و رصاص اسود و بعد از خلاصه از وسخ و سواد و ظلمت و کبریت مبیض و رصاص ابيض و کلس البیض و ارض مطهر و ارض جدید و طفل و فضّه و قمر مینامند و بعد از تزویج و تلطیف بجمیره و ذهب بذر الذهب و کبریت الاحمر و الشمس و قرص الروم و شقایق الحکمة ذکر مینمایند مثل انسان در هر حال باسمی و رسمی موسوم و موصوف است از حالت علقه تا مخلع شدن بخلعت تبارک الله احسن الخالقین و همچنین است مراتب جمیع مخلوقات و تمام مذکورات اگر بعین طاهره صافیه ملاحظه نمائی جمیع این اسامی مختلفه ذکر شده تا باختلاف اسماء اذهان نلغزد و پریشان نشود و نیست مگر

از ساذج مرحمت و جوهر عنایت کل انبیاء و حکماء برمز و لغز و اسماء مختلف این امر را ذکر فرموده اند چنانچه از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - سؤال نمودند فی حین الذي یخطب - علیه السلام - خطبة البیان:

"فقیل یا امیر المؤمنین: أیکون الکیمیا، قال: بلی ولعمری کان ویكون وکائن، فقیل: ما هو، فقال - علیه السلام: إن فی زینق الرجاج والأسرب والزاج والحدید المزغفر وزنجار النحاس الأخضر لکنوز الأرض، فقیل یا امیر المؤمنین: لم نفهم فقال - علیه السلام: اجعل بعضه [أرضاً] وبعضه [ماء] فافلح الأرض بالماء وقد تمّ العمل فقیل أيضاً نفهم فقال لا زیادة علی هذا" وإنّ الفلاسفة القدماء ما زادت لثلاً یتلاعب به الناس وقد رُوِيَ عن إبراهیم الخلیل - علیه السلام - قال: إنّ العلم فی البیضة ولیست غیر البیضة، فقیل له: وما هو العمل وما البیضة وما هو غیر البیضة، فقال - علیه السلام: إنّ البیضة هی العالم والطّباع الأربعة الّتی فیها علم الكلّ" وقد أتى بذلك بلیناس الحکیم حیث ذکر نقش اللوح الّذی فی ید هرمس وهو قال: "حَقًّا یَقینًا لَا شَکَّ فیهِ أَنَّ الأعلی من الأَسفل والأَسفل من الأعلی عمل العجایب من واحد کما كانت الأشياء کلّها من واحد أبوه الشمس وأمه القمر" وقال أيضاً: "اللطف أکرم من الغیظ نور الأنوار بقوّة القوی یصعد الأرض إلى السماء ثمّ ینزل فیکون مسلّطاً علی الأرض والسماء والأعلی والأَسفل" فاعلم بأنّ الله تبارک وتعالی أخذ خطأً فشقّ بالطول ثمّ أدار أحدهما علی الآخر فعمل بینهما العالم وانلخطّ إنّما یتکوّن عن النّقطة إذا حرّکتها فافهم ما نقول

پس بدان ای سالک که این عمل مکتوم را حیوانی نامیده اند بدو وجه اول آنکه در حیوان روح و نفس و جسد موجود است و در حجر حکما هم بمثل آن موجود است لهذا حیوانی نامیده اند و وجه دیگر آنکه چون اصل این عمل از دهن مطهر است و دهن منسوب بحیوان است لهذا باین اسم موسوم شد و اما اطلاق اسم حجر بر این شیء بعلت آن است که چون حجر بقوه روحانی که در او موجود است حدید را اخذ مینماید و همچنین این رکن قویم جمیع اجساد را بقدرت روحانی و قوه ربانی اخذ مینماید و تقلیب میکند و دیگر نماند رمزی و لغزی و کتایه و سری در این امر مگر آنکه مکشوف و واضح نمودیم با اینکه هرگز میل تحریر نداشته ام و ندارم با وجود این ذکر نعمت را باین دقت و تفصیل بتمامه ذکر نمودم تا بکینونیت فؤاد خود آیه قدرت و غلبه الهی را در مقام اجسام مشاهده نمائی و مستعد لقای اکسیر اعظم و جوهر مکرم و روح مفنخم معظم من یتظهره الله شوی که اوست منقلب کننده ارواح و مجدد کننده عناصر و مبعوث کننده افتده و عقول چون باین اسم مبارک رسیدم خالصاً لوجهه بیان دیگر در اینعلم ذکر مینمایم تا شرف و عنایت آن ذکر بماند در میان عباد تا ظهور آن شمس حقیقت وجود غیب مقصود و نقطه محمود پس بگیز از صمغه بیضاء که ارض کبریت مطهر میبض است یعنی در حالتیکه صافی البیاض باشد که بهیچوجه تیرگی در او نماند و بعد بصمغه حمراء که نفس رطبه باشد یعنی دهن مطهر که با کلس تربیت شده و بمقام دهن لایحترق رسیده باشد و صافی الحمرة باشد مزاج ده تا حل شود که دیگر شیء از ارض باقی نمانده باشد مگر که محلول شده باشد در این وقت عمل تمام است و این در مقام قلیل بانتهای رسد إذا ظهر فجر المعانی والبیان من أفق الإیقان فتمسک به لتکون متمسکاً بالعروة الوثقی والخیط الدرّی الأعلی والحبّل المحکم الأوفی لتکون من الّذین هم شربوا من جواهر المعانی من عیون الصّمّدانی وتکون فیهِ من الرّاسخین و

بعدا بدانکه این علم با همه شرافت و علو آن متعلق بعالم طبیعت است اگر کسی عوالم طبیعت را ادراک ننماید چگونه ماوراء طبیعت را ادراک مینماید و با اینهمه مراتب خود را عالم میدانند فسبحان الله عمّا یقولون فیما لا یسعون و بعد از مراتب قول و تبیان و تفصیل و بیان وصیت مینمایم ترا که تحصیل اکسیر اعظم ترا غنی مینماید از آنچه در ملک مشهود است و بآن محتاج از اکل و شرب و لباس و ما یحتاج الیه ولیکن باز محتاج و مضطر خواهی بود بلکه اشد از قبل زیرا که جمعیت دلیل تفریقست و غنا سبیل فقر پس امری را طلب نما که از اکسیر و کلّ من فی السموات والأرض غنی شوی که آنست شجره قصوی و لطیفه کبری و رفرق ابی و سدره منتهی و مقامات القرب فی مکمن البقاء اینست وصیت این عبد اگر چه اشتغال باین امور سدّ این باب نمینماید قل فادخلوها یا ایها الملائمّین والحمد لله ربّ العالمین.